

(8)

(لوح رئیس - صدر اعظم عثمانی)

هو المالک بالاستحقاق

قلم اعلی میفرماید : ای نفسی که خود را اعلی الناس دیده و غلام الهی را که چشم ملأ اعلی باو روشن و منیر است ادنی العباد شمرده ای غلام توقعی از تو و امثال تو نداشته و نخواهد داشت چه که لا زال هریک از مظاهر رحمانیه و مطالع عز سبحانیه که از عالم باقی بعرصه فانی برای احیای اموات قدم گذارده اند و تجلی فرموده اند امثال تو آن نفوس مقدسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط بآن هیاکل احدیه بوده از اهل فساد دانسته اند و مقصر شمرده اند قد قضی نحبهم فسوف یقضی نحیک و تجد نفسک فی خسران عظیم

بزعم تو این محیی عالم و مصلح آن مفسد و مقصر بوده جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات چه تقصیر نموده اند که محل سیاط قهر و غضب شده اند ؟ در هیچ مذهب و ملتی اطفال مقصر نبوده اند قلم حکم الهی از ایشان مرتفع شده و لکن شراره ظلم و اعتساف تو جمیع را احاطه نموده اگر از اهل مذهب و ملتی در جمیع کتب الهیه و زبر قیمه و صحف متقنه بر اطفال تکلیفی نبوده و نیست و از این مقام گذشته نفوسی هم که بحق قائل نیستند ارتکاب چنین امور نموده اند چه که در هر شیء اثری مشهود و احدی انکار آثار اشیاء ننموده مگر جاهلی که بالمره از عقل و درایت محروم باشد لذا البته ناله این اطفال و حنین این مظلومان را اثری خواهد بود

جمعی که ابا در ممالک شما مخالفتی ننموده اند و با دولت عاصی نبوده اند در ایام و لیالی در گوشه ای ساکن و بذکر الله مشغول چنین نفوس را تاراج نمودید و آنچه داشتند بظلم از دست رفت بعد که امر بخروج این غلام شد بجزع آمدند و نفوسی که مباشر نفی این غلام بودند مذکور داشتند که باین نفوس حرفی نیست و حرجی نه و دولت ایشان را نفی ننموده اگر خود بخواهند با شما بیایند کسی را با ایشان سخنی نه این فقراء خود مصارف نمودند و از جمیع اموال گذشته بلقای غلام قناعت نمودند و متوکلین علی الله مرة اخری با حق هجرت کردند تا آنکه مقر حبس بهاء حصن عکا شد و بعد از ورود ضباط عسکریه کل را احاطه نموده اناثا و ذکورا صغیرا و کبیرا جمیع را در قشله نظام منزل دادند شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند چه که باب قشله را ضباط عسکریه اخذ نموده و کل را منع نمودند از خروج و کسی ب فکر این فقراء نیفتاد حتی آب طلبیدند احدی اجابت ننمود چندیست که میگذرد و کل در قشله محبوس و حال آنکه پنج سنه در ادرنه ساکن بودیم جمیع اهل بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه این عباد در حین خروج غلام از ادرنه

یکی از احبای الهی بدست خود خود را فدا نمود نتوانست این مظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید و سه مرتبه در عرض راه سفینه را تجدید نمودند معلوم است بر جمعی اطفال از حمل ایشان از سفینه بسفینه چه مقدار مشقت وارد شد و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از احبا را تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی و بعد از خروج غلام یکی از آن چهار نفر که موسوم بعبد الغفار بود خود را در بحر انداخت و معلوم نیست که حال او چه شد

این رشی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و مع ذلک اکتفا ننموده اید هر یوم مأمورین حکمی اجرا میدارند و هنوز منتهی نشده در کل لیالی و ایام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان به اساری میدهند و احدی قادر بر اکل آن نه از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشده و شنیده نگشت

فو الذی انطق البهء بین الأرض و السماء لم یکن لکم شأن و لا ذکر عند الذین أنفقوا أرواحهم و أجسادهم و اموالهم حبا لله المقتدر العزیز القدير کفی از طین عند الله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما و لو یشاء لیجعلکم هباء منبثا و سوف یأخذکم بقهر من عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالکم إذا تتوحون و تتضرعون و لن تجدوا لأنفسکم من معین و لا نصیر این ذکر نه از برای آنست که متنبه شوید چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده ابداء متنبه نشده و نخواهید شد و نه بجهت آنست که ظلمهای وارده بر انفس طیبیه ذکر شود چه که این نفوس از خمر رحمن بهیجان آمده اند و سکر سلسبیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حق راضی بل شاکرند ابداء شکوه ای نداشته و ندارند بلکه دماءشان در ابدانشان در کل حین از رب العالمین آمل و سائلست که در سبیلش بر خاک ریخته شود و همچنین رؤوسشان آمل که بر کل سنان در سبیل محبوب جان و روان مرتفع گردد چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابداء التفات ننمودید یکی احتراق که اکثر مدینه بنار عدل سوخت چنانچه شعراء قصائد انشاء نمودند و نوشته اند که چنین حرقی تا بحال نشده مع ذلک بر غفلتان افزود و همچنین وبا مسلط شد و متنبه نشدید و لکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمائید آیا عزت خود را باقی دانسته اید و یا ملک را دائم شمرده اید؟ لا و نفس الرحمن نه عزت شما باقی و نه ذلت ما این ذلت فخر عزت‌هاست و لکن نزد انسان

وقتی که این غلام طفل بود و بحد بلوغ نرسیده والد از برای یکی از اخوان که کبیر بود در طهران اراده تزویج نمود و چنانچه عادت آن بلد است هفت شبانه روز ب جشن مشغول بودند روز آخر مذکور نمودند امروز بازی شاه سلطان سلیم است و از امراء و اعیان و ارکان بلد

جمعیت بسیار شد و این غلام در یکی از غرف عمارت نشسته ملاحظه مینمود تا آنکه در صحن عمارت خیمه بر پا نمودند مشاهده شد صوری بهیکل انسانی که قامتشان بقدر شبری بنظر می آمد از خیمه بیرون آمده ندا مینمودند که سلطان می آید کرسیها را بگذارید بعد صوری دیگر بیرون آمدند مشاهده شد که بجاروب مشغول شدند و عدهء آخری به آب پاشی بعد شخصی دیگر ندا نمود مذکور نمودند جارچی باشی است ناس را اخبار نمود که برای سلام در حضور سلطان حاضر شوند بعد جمعی با شال و کلاه چنانچه رسم عجم است و جمعی دیگر با تبرزین و همچنین جمعی فراشان و میر غضبان با چوب و فلک آمده در مقامهای خود ایستادند بعد شخصی با شوکت سلطانی و اکلیل خاقانی بکمال تبختر و جلال یتقدم مره و یتوقف آخری آمده در کمال وقار و سکون وتمکین بر تخت متمکن شد و حین جلوس صدای شلیک و شیپور بلند گردید و دخان خیمه و سلطان را احاطه نمود بعد که مرتفع گشت مشاهده شد که سلطان نشسته و وزراء و امراء و ارکان بر مقامهای خود مستقر در حضور ایستاده اند در این اثناء دزدی گرفته آوردند از نفس سلطان امر شد که گردن او را بزنند فی الفور میر غضب باشی گردن آنرا زده و آب قرمزی که شبیه بخون بود از او جاری گشت بعد سلطان بحضار بعضی مکالمات نموده در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان سرحد یاغی شده اند سان عسکر دیده چند فوج از عساکر با طوپخانه مأمور نمود بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صداهای طوپ شد مذکور نمودند که حال در جنگ مشغولند این غلام بسیار متفکر و متحیر که این چه اسبابیست سلام منتهی شد و پرده خیمه را حائل نمودند بعد از مقدار بیست دقیقه شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جعبه ای در زیر بغل از او سؤال نمودم : این جعبه چیست و این اسباب چه بوده ؟ مذکور نمود که جمیع این اسباب منبسطه و اشیای مشهوده و سلطان و امراء و وزراء و جلال و استجلال و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید الآن در این جعبه است

فو ربی الذی خلق کل شیء بکلمة من عنده که از آن یوم جمیع اسباب دنیا بنظر این غلام مثل آن دستگاه آمده و می آید و ایدا بقدر خردلی وقر نداشته و نخواهد داشت بسیار تعجب مینمودم که ناس بچنین امورات افتخار مینمایند مع آنکه متبصرین قبل از مشاهده جلال هر ذی جلالی زوال آنرا بعین الیقین ملاحظه می نمایند ما رأیت شیئا الا و قد رأیت الزوال قبله و کفی بالله شهیدا بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را بصدق و انصاف طی نماید اگر بعرفان حق موفق نشد اقلا بقدم عقل و عدل رفتار نماید عنقریب جمیع این اشیاء ظاهره و خزائن مشهوده و زخارف دنیوییه و عساکر مصفوفه و البسه مزینه و نفوس متکبره در جعبهء قبر تشریف خواهند برد بمثابهء همان جعبه و جمیع این جدال و نزاع و افتخارها در نظر اهل بصیرت

مثل لعب صبیان بوده و خواهد بود اعتبار و لا تکن من الذین یرون و ینکرون از این غلام و دوستان حق گذشته چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابا هم از امثال تو توقعی نداشته و ندارند

مقصود آنکه سر از فراش غفلت برداری و بشعور آئی بی جهت متعرض عباد الله نشوی تا قدرت و قوت باقیست در صدد آن باشید که ضری از مظلومی رفع نمائید اگر فی الجمله بانصاف آئید و بعین الیقین مشاهده در امورات و اختلافات دنیای فانیه نمائید خود اقرار مینمائید که جمیع بمثابه آن بازیست که مذکور شد بشنو سخن حق را و بدنیا مغرور مشو این امثالکم الذین ادعوا الربوبیة فی الارض بغیر الحق و أرادوا أن یطفنوا نور الله فی بلاده و یخربوا أركان البیت فی دیاره هل ترونهم ؟ فأنصف ثم ارجع إلى الله لعله یکفر عنک ما ارتکبته فی الحیاة الباطلة و لو إنا نعلم بأنک لن توفق بذلک ابا لأن بظلمک سعر السعیر و ناح الروح و اضطربت أركان العرش و تزلزلت أفئدة المقربین

ای اهل ارض ندای این مظلوم را باذان جان استماع نمائید و در این مثلی که ذکر شده درست تفکر کنید شاید بنار امل و هوی نسوزید و باشیاء مزخرفه دنیای دنیه از حق ممنوع نگردید عزت و ذلت فقر و غنا زحمت و راحت کل در مرور است و عنقریب جمیع من علی الأرض بقبور راجع لذا هر ذی بصری بمنظر باقی ناظر که شاید بعنایات سلطان لا یزال بملکوت باقی در آید و در ظل سدره امن ساکن گردد اگرچه دنیا محل فریب و خدعه است و لکن جمیع ناس را در کل حین بفنا اخبار مینماید همین رفتن اب ندائیس از برای ابن و او را اخبار میدهد که تو هم خواهی رفت و کاش اهل دنیا که زخارف اندوخته اند و از حق محروم گشته اند میدانستند آن کنز بکه خواهد رسید لا و نفس البهء احدی مطلع نه جز حق تعالی شأنه حکیم سنائی علیه الرحمه گفته :

" پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند

پند گیرید ای سفیدیتان دمیده بر عذار "

و لکن اکثری در نوم اند مثل آن نفوس مثل آن نفسی است که از سکر خمر نفسانیه با کلبی اظهار محبت مینمود و او را در آغوش گرفته با او ملاحظه میکرد چون فجر شعور دمید و افق سماء از نیر نورانی منیر شد مشاهده نمود که معشوقه و یا معشوق کلب بوده خائب و خاسر و نادم بمقر خود باز گشت

همچه میدان که غلام را ذلیل نمودی و یا بر او غالبی مغلوب یکی از عبادی و لکن شاعر نیستی پست ترین و ذلیلترین مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس و هوی است که لازال

مردود بوده اگر ملاحظه حکمت بالغه نبود ضعف خود و من علی الارض را مشاهده می نمودی این ذلت عزت امر است لو کنتم تعرفون لا زال این غلام کلمه ای که مغایر ادب باشد دوست نداشته و ندارد الأدب قمیسی به زینا هیاکل عبادنا المقربین و الا بعضی از اعمال که همچو دانسته اید مستور است در این لوح ذکر میشود

ای صاحب شوکت این اطفال صغار و این فقراء بالله میر آلائی و عسکر لازم نداشتند بعد از ورود گلی بولی عمر نامی بینباشی بین یدی حاضر الله يعلم ما تکلم به بعد از گفتگوها که بر ائت خود و خطیه شما را ذکر نمود این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود این که مجلسی معین نمایند و این غلام با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم این عباد چه بوده و حال امر از این مقامات گذشته و تو بقول خود مأموری که ما را باخرب بلاد حبس نمائی یک مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی بحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید آنچه را که حجت میدانند و دلیل بر صدق قول حق می شمرند بخواهند اگر من عند الله اتیان شد این مظلومان را رها نمایند و بحال خود بگذارند عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد خبری از او نشد و حال آنکه شأن حق نیست که بنزد احدی حاضر شود چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده اند و لکن نظر باین اطفال صغیر و جمعی از نساء که همه از یار و دیار دور مانده اند این امر را قبول نمودیم مع ذلک اثری بظهور نرسید عمر حاضر و موجود سؤال نمائید لیظهر لكم الصدق

و حال اکثری مریض در حبس افتاده اند لا يعلم ما ورد علينا إلا الله العزيز العليم دو نفر از این عباد در اول ایام ورود برفیق اعلی شتافتند یک روز حکم نمودند که آن اجساد طیبه را بر ندارند تا وجه کفن و دفن را بدهند و حال آنکه احدی از آن نفوس چیزی نخواستند بود و از اتفاق در آن حین زخارف دنیوییه موجود نبود هر قدر خواستیم که بما وا گذارند و نفوسی که موجوداند حمل نعش نمایند آن هم قبول نشد تا آنکه بالاخره سجاده ای بردند در بازار حراج نموده وجه آن را تسلیم نمودند بعد که معلوم شد قدری از ارض حفر نموده آن دو جسد طیب را در یک مقام گذارده اند با آنکه مضاعف خرج دفن و کفن را اخذ نموده بودند قلم عاجز و لسان قاصر که آنچه وارد شده ذکر نماید و لکن جمیع این سموم بلایا در کام این غلام اعدب از شهد بوده

ای کاش در کل حین ضر عالمین در سبیل الهی و محبت رحمانی بر این فانی بحر معانی وارد میشد از او صبر و حلم می طلبیم چه که ضعیف اید نمی دانید چه اگر ملتفت میشدی و بنفحه ای از نفحات متزوعه از شطر قدم فائز میگشتی جمیع آنچه در دست داری و بآن

مسروری میگذاشتی و در یکی از غرف مخروبه این سجن اعظم ساکن میشدی از خدا بخواه
بحد بلوغ بررسی تا بحسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی و السلام علی من اتبع الهدی